

مَثَل ده دختر جوان

¹ در آن زمان ملکوت آسمان مثل ده باکره خواهد بود که مشعلهای خود را برداشته، به استقبال داماد بیرون رفتند. ² و از ایشان پنج دانا و پنج نادان بودند. ³ اما نادانان مشعلهای خود را برداشته، هیچ روغن با خود نبردند. ⁴ لیکن دانایان، روغن در ظروف خود با مشعلهای خویش برداشتند. ⁵ و چون آمدن داماد بطول انجامید، همه چرتی زده، خفتند. ⁶ و در نصف شب صدایی بلند شد که: اینک، داماد می‌آید. به استقبال وی بشتابید. ⁷ پس تمامی آن باکره‌ها برخاسته، مشعلهای خود را اصلاح نمودند. ⁸ و نادانان، دانایان را گفتند: از روغن خود به ما دهید زیرا مشعلهای ما خاموش می‌شود. ⁹ اما دانایان در جواب گفتند: نمی‌شود، مبادا ما و شما را کفاف ندهد. بلکه نزد فروشندگان رفته، برای خود بخرید. ¹⁰ و در حینی که ایشان بجهت خرید می‌رفتند، داماد برسد و آنانی که حاضر بودند، با وی به عروسی داخل شده، در بسته گردید. ¹¹ بعد از آن، باکره‌های دیگر نیز آمده، گفتند: خداوند، برای ما باز کن. ¹² او در جواب گفت: هرآینه به شما می‌گویم، شما را نمی‌شناسم. ¹³ پس بیدار باشید زیرا که آن روز و ساعت را نمی‌دانید.

مَثَل سه غلام

¹⁴ زیرا چنانکه مردی عازم سفر شده، غلامان خود را طلبید و اموال خود را بدیشان سپرد، یکی را پنج قنطار و دیگری را دو و سومی را یک داد؛ هر یک را بحسب استعدادش. و بی‌درنگ متوجه سفر شد. ¹⁵ پس آنکه پنج قنطار یافته بود، رفته و با آنها تجارت نموده، پنج قنطار دیگر سود کرد. ¹⁶ و همچنین صاحب دو قنطار نیز دو قنطار دیگر سود گرفت. ¹⁷ اما آنکه یک قنطار گرفته بود، رفته زمین را کند و نقد آقای خود را پنهان نمود. ¹⁸ و بعد از مدت مدیدی، آقای آن غلامان آمده، از ایشان حساب خواست. ¹⁹ پس آنکه پنج قنطار یافته بود، پیش آمده، پنج قنطار دیگر آورده، گفت: خداوند، پنج قنطار به من سپردی، اینک، پنج قنطار دیگر سود کردم. ²⁰ آقای او به وی گفت: آفرین، ای غلام نیک! منتدین! بر چیزهای اندک امین بودی، تو را بر چیزهای بسیار خواهیم گماشت. به شادی خداوند خود داخل

شو! ²¹ و صاحب دو قنطار نیز آمده، گفت: ای آقا، دو قنطار تسلیم من نمودی، اینک، دو قنطار دیگر سود یافته‌ام. ²² آقای وی را گفت: آفرین، ای غلام نیک! منتدین! بر چیزهای کم امین بودی، تو را بر چیزهای بسیار می‌گمارم. در خوشی خداوند خود داخل شو! ²³ پس آنکه یک قنطار گرفته بود، پیش آمده، گفت: ای آقا، چون تو را می‌شناختم که مرد درشت خویی می‌باشی، از جایی که نکاشتهای می‌دروی و از جایی که نیفشاندهای جمع می‌کنی، ²⁴ پس ترسان شده، رفتم و قنطار تو را زیر زمین نهفتم. اینک، مال تو موجود است. ²⁵ آقای وی جواب داد: ای غلام شریر! بیکاره! دانسته‌ای که از جایی که نکاشتهای می‌دروم و از مکانی که نپاشیده‌ام، جمع می‌کنم. ²⁶ از همین جهت تو را می‌بایست نقد مرا به صرافان بدهی تا وقتی که بیایم مال خود را با سود بیایم. ²⁷ الحال آن قنطار را از او گرفته، به صاحب ده قنطار بدهید. ²⁸ زیرا به هر که دارد داده شود و افزونی یابد و از آنکه ندارد آنچه دارد نیز گرفته شود. ²⁹ و آن غلام بینفع را در ظلمت خارجی اندازید، جایی که گریه و فشار دندان خواهد بود.

روز قضاوت

³⁰ اما چون پسر انسان در جلال خود با جمیع ملائکه مقدس خویش آید، آنگاه بر کرسی جلال خود خواهد نشست، ³¹ و جمیع امت‌ها در حضور او جمع شوند و آنها را از همدیگر جدا می‌کند، به قسمی که شبان میشها را از بزها جدا می‌کند. ³² و میشها را بر دست راست و بزها را بر چپ خود قرار دهد. ³³ آنگاه پادشاه به اصحاب طرف راست گوید: بیاید، ای برکت یافتگان از پدر من، و ملکوتی را که از ابتدای عالم برای شما آماده شده است، به میراث گیرید. ³⁴ زیرا چون گرسنه بودم مرا طعام دادید، تشنه بودم سیرابم نمودید، غریب بودم مرا جا دادید، ³⁵ عریان بودم مرا پوشانیدید، مریض بودم عیادتم کردید، در حبس بودم دیدن من آمدید. ³⁶ آنگاه عادلان به پاسخ گویند: ای خداوند، کی گرسنه‌ها دیدیم تا طعامت دهیم؟ یا تشنه‌ها یافتیم تا سیرابت نماییم؟ ³⁷ یا کی تو را غریب یافتیم تا تو را جا دهیم؟ یا عریان تا پوشانیم؟ ³⁸ و کی تو را مریض یا محبوس یافتیم تا عیادتت کنیم؟ ³⁹ پادشاه در جواب ایشان گوید:

هرآینه به شما می‌گویم: آنچه به یکی از این برادران کوچکترین من کردید، به من کرده‌اید.⁴¹ پس اصحاب طرف چپ را گوید: ای ملعونان، از من دور شوید در آتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگان او مهیا شده است.⁴² زیرا گرسنه بودم مرا خوراک ندادید، تشنه بودم مرا آب ندادید،⁴³ غریب بودم مرا جا ندادید، عریان بودم مرا نپوشانیدید، مریض و محبوس

بودم عیادت‌م ننمودید.⁴⁴ پس ایشان نیز به پاسخ گویند، ای خداوند، کی تو را گرسنه یا تشنه یا غریب یا برهنه یا مریض یا محبوس دیده، خدمتت نکردیم؟⁴⁵ آنگاه در جواب ایشان گوید: هرآینه به شما می‌گویم: آنچه به یکی از این کوچکان نکردید، به من نکرده‌اید.⁴⁶ و ایشان در عذاب جاودانی خواهند رفت، اما عادلان در حیات جاودانی.